بسم الله الرحمن الرحیم

#  مقدمه

 گفته شد كه در تربيت اولاد و تربيت خانوادگي ساحت‌هاي مختلفي متصور است و در بعضي از اين ساحت‌ها و ابعاد تربيتي ادله خاصه وجود دارد و در بعضي، ادله و روايات خاصه‌اي نيست. ساحت‌هايي كه اینجا متصور است يك بحث تعليم است كه جاي خودش است؛ بعد تمهيدات تربيتي و تربيت جسماني، بدني، اعتقادي، عبادي، حكمي فقهي، عاطفي، روحي، اخلاقي و تربيت جنسي، اقتصادي، شغلي، سياسي و امثال این‌ها كه ده، دوازده ساحت تربيتي متصوّر است؛ علاوه بر خود تعليم كه يك بُعد و يك ساحت بود.

 در حوزه تعليم و در تمهيدات ادله خاصه بود. در تربيت جسماني و بدني و تربيت اعتقادي و عبادي و حكمي در این سه قلمرو هم ادله خاصه بود. در تربيت عاطفي و اخلاقي هم هرکدام روايات خاصه‌اش بحث شد؛ يعني چند قلمروي كه:

 1- تعليم 2- تمهيدات تربيتي 3- تربيت جسماني و بدني 4- تربيت اعتقادي 5- تربيت عبادي 6- تربيت حكمي و معاملي در احكام فقهي 7- تربيت عاطفي و روحي 8- تربيت اخلاقي كه اشاره‌اي به آن‌ها شد. در اين هشت ساحت بحث شد و ادله خاصه‌اي هم داشت. در تربيت جنسي هم بعداً بحث خواهد شد كه اين نه قلمرو تربيت خانوادگي كه عناوينش مورد دقت و بررسی قرار گرفت. وقتي در آيات و روايات دقت شود مشاهده خواهد شد كه در همان محدوده و قلمرو با عناوين ويژه همان قلمرو مثلاً در آموزش نماز و تربيت نماز و امثال این‌ها دليل دارد.

# حوزه‌هايي كه نياز به قواعد عامه دارد

 اما در تربيت اقتصادي، شغلي، اجتماعي و سياسي و امثال این‌ها در فضاي تربيت خانوادگي نه عمومي ادله كم است؛ بلكه در بعضي موارد دليل خاصي ندارد. اين است كه اینجا نياز به قواعد عامه دارد. اين يك جهت بود.

 يك جهت هم اين است كه در همان نه ساحتي كه دليل خاص دارد، ادله خاصه يك مقداري پوشش مي‌دهد كه اين كار را بكنيد و اين‌طور عمل بكنيد. ولي يك منطقة الفراغ وسيعي هست كه ادله خاصه آنجا چيزي نمي‌گويد. كه از سه جهت نياز به قواعد عامه هست:

# فواید قواعد عامه

## فایده اول

 1- يك نياز به قواعد عامه در ساحت‌هاي تربيت خانوادگي است كه دليل ويژه و خاصي در باب آن وجود ندارد. يا اصلاً نيست و یا ضعيف است؛ و در حوزه اجتماعي، اقتصادي، حرفه‌اي، سياسي و امثال این‌ها دليل خاص ندارد و بايد ديد قواعد عامه در اینجا چه مي‌گويد و چه تكاليفي بيان مي‌كند. اين يك فایده قواعد عامه كه بحث شد.

## فایده دوم

 2- اين‌كه در آن نه ساحتي كه ادله خاصه دارد؛ ادله خاصه تمام مسائل را پوشش نمي‌دهد بلكه بخشي از مسائل را بيان مي‌كند. باز ممكن است با قواعد عامه دامنه ورود دين و بيان احكام در حوزه تربيت را توسعه داد.

## فایده سوم

 3- اين‌كه قواعد عامه درهمان جايي هم كه به‌طور خاص روايات وارد شده خيلي وقت‌ها با آن هماهنگ است؛ و اگر هماهنگ نيست، حالت مقيّد پيدا مي‌كند بايد در آنجا هم قواعد عامه ديده بشود و با قواعد خاصه سنجيده بشود.

# جمع‌بندی‌ مباحث

 اين يك نكته هست كه قبلاً گفته شد و دوازده ساحت و قلمرو در حوزه تربيت خانوادگي برشمرده شد و در اين دوازده ساحت گفته شد كه تقریباً نه تا از آن‌ها ادله خاصه هست و در سه تا ادله خاصه نيست. قواعد عمومي هم دارد كه در همه این‌ها مي‌تواند اثرگذار باشد. چه نسبت به آنجایی كه دليل خاص دارد و چه آنجایی كه دليل خاص ندارد. در همان‌جايي هم كه ادله خاصه دارد، ممكن است قواعد عامه، دامنه تكاليف را توسعه بدهد. ما همين ده دوازده ساحتي كه بحث شد عيناً چيزي است كه در تربيت رسمي حكومتي هم وارد است؛ يعني وظائف حكومت در قبال تربيت، آنجا هم ده دوازده ساحت را بايد جداجدا بحث كرد. غير از ساحت تربيت خانوادگي و حكومت و حاكميتي يك بحث هم تربيت به معناي عام قصه هست كه همين ساحت‌ها در آن مطرح مي‌شود. دورنماي مباحث آينده اين‌هاست. اين يك مطلب بود كه در تكميل بحث‌هاي قبلي، جمع‌بندی‌هاي جامع‌تري لازم بود كه بيان شد.

# تقسیم‌بندی حوزه‌هاي تربيت

 نكته ديگري هم كه در تربيت خانوادگي دارد، اين است كه اگر با يك نگاه دقيقي به همين حوزه‌ها و ساحت‌هاي تربيت و احكامي كه شريعت در آن زمينه آورده، نگاه شود، امكان دارد از يك منظر این‌ها را به دو دسته تقسيم كرد:

## دسته اول «تكاليفي كه به‌عنوان اصل يا روش است»

 يك دسته از وظائف و تكاليفي كه به‌عنوان اصل يا روش است كه در حوزه تربيت عبادي، اعتقادي، جسماني مي‌آيد بعضي وجهه و جهت تربيتي غالبي دارد؛ يعني جهتي كه مي‌گويد: اين كار را بكن تا او اين‌طور بشود.

 بعضي هست كه جنبه تربيتي غالب نيست يا در كنار جنبه تربيتي، جنبه حقوقي‌اش هم برجسته است. مثلاً شما اين دو مثال را مقايسه بكنيد؛ مثلاً آنجایی كه مي‌گويد: نماز را يادش بده با آنجایی كه مي‌گويد: اكرامش بكن و ازنظر روحي به او بگويد با او رفتار نيكو انجام بده. اين‌كه مي‌گويد: رفتار نيكو انجام بده يا اكرامش بكن يا به عواطفش توجه بكن. اگر اين، هيچ جنبه تربيتي هم نداشت، حقّي است؛ يعني جنبه حقي محض هم دارد؛ اما در عين اين‌كه اين يك حق است، درعین‌حال از آن براي تربيت و رشد او هم استفاده مي‌شود. مثلاً وقتي نماز يا اعتقاد به او ياد مي‌دهد آنجا دليل و خطاب و برنامه‌اي كه مي‌خواهد او را عوض بكند؛ آنجا اين‌قدر برجسته نيست. اين است كه در اين نوع موارد گفته مي‌شود: دو حيث است:

### حيث اول

 يك حيث اين است كه او يك حقي دارد و باید به‌عنوان يك انسان، با او خوش‌اخلاق باشد و رفتار خوبي داشته باشد. چون ربط بيشتري دارد. اين مؤكد است كه در اين بيشتر جنبه حقّي در آن ملحوظ است ولو در رشد عاطفي و شخصيتي او اثري نداشته باشد. اين يك حقي است؛ اما چيزهايي است كه جنبه تربيتي در او ملحوظ‌تر و آشكار‌تر است. توجه به اين نكته لازم است كه وقتي امثال اكرام يا نيكي و... را بُعد تربيتي به معناي خاص داده مي‌شود نه بحث اخلاقي و حقّي كه در اخلاق گفته مي‌شود، به خاطر اين‌كه در همه اين‌هايي كه گفته شد يك جهت اثرگذاري در غير و رشد عاطفي، شخصيتي، اعتقادي و عبادي در همه این‌ها وجود دارد؛ منتهي يك جايي اين جهت برجسته‌تر است و يك جايي جهت ديگر برجسته‌تر است؛ ولي درهرحال در همه این‌ها اين جهت وجود دارد. اين بياني كه شد براي اين است كه بعضي از چيزهايي كه گفته شد، ممكن است كسي بگويد اين تربيت به معناي خاص نشد. شما حق فرزند را بحث مي‌كنيد كه يك حقوقي دارد. مثل اين‌كه پدر و مادر هم حقوقي دارند. آنجا كه بحث تربيت نيست. وقتي گفته مي‌شود: حقوق پدر و مادر اين است يا حقوق برادران ديني اين است در آنجاها بُعد تربيتي يا نيست يا خيلي رقيق است؛ اما در فضاي خانواده كه مي‌آيد؛ همان حقوق، يك بعد تربيتي هم دارد. تربیتی‌اش ملحوظ‌تر است؛ يعني بعد خانوادگي و كاري كه پدر و مادر نسبت به فرزند مي‌كنند محسوس‌تر و ملحوظ‌تر است. در اینجا فقه الاخلاق گفته نمي‌شود؛ بلكه فقه التربية گفته مي‌شود؛ يعني چيزهايي كه در مقام تغيير شخصيت و رفتار ديگري به كار مي‌رود بحث مي‌كند.

### پرسش و پاسخ

 پرسش: ممكن است كسي سؤال بكند كه خيلي از اين موارد جنبه حقّ دارد و حقوق غير از فعاليت تربيتي است.

 پاسخ: در همه مواردي كه پدر و مادر در قبال فرزند مي‌گويد و فرزند حقي دارد همه گفته نمي‌شود. در خيلي از موارد علاوه بر بُعد حقي، يك بُعد تربيتي هم وجود دارد كه از آن زاويه بحث مي‌شود؛ منتهي احكام و تكاليفي كه در ده دوازده ساحت آمده، در بعضي جاها، حق او است و تكليفي است كه بايد انجام بدهد؛ و جهت تربيتي به معناي خاص در او خيلي محسوس است. گاهي آن‌قدر محسوس نيست؛ ولي ارتكازات ذهني ما اين را خوب مي‌فهمد كه اين دستوري كه مي‌دهد، دنبال مي‌كند. حداقل يك فلسفه‌اش اين است كه مي‌خواهد آن رشد، در او ايجاد بشود. اين يك مطلب دقيق و مهمي است كه علاوه بر مطالب ديگر بايد بيان بشود. اين دو نكته بود.

 در ادله بحث گذشته حدود ده عنوان عام آورده شد كه قواعد بسيار مهم در تربيت خانوادگي بود كه بعضي ريشه در قاعده عمومي‌تري داشت كه قاعده عمومي كل تربيت است. بعضي ريشه در قواعدي داشت كه از تربيت هم بالاتر است. مثل قاعده اعانه بر برّ كه قاعده‌اي است كه بالاتر از بحث تربيت خانوادگي است؛ و لذا دوازده قاعده اینجا ذكر شد كه اين قواعد مهم خودش طيفي دارد. بعضي دقيقاً قاعده عامه‌اي است در حوزه تربيت خانوادگي، بعضي قاعده عامه‌اي در ذيل يك قاعده بزرگ‌تری است كه همه حوزه تربيت را مي‌گيرد حتي در تربيت حكومت و تربيت عمومي هم مي‌آيد. يك بخشي هم حتي از اين رتبه هم بالاتر است؛ يعني قواعدي است كه در فقه مطرح هست و آن قاعده حتي در تربيت خانوادگي مي‌آيد حتي در غير مقام تربيت هم مي‌آيد. در تربيت خانوادگي هم جا دارد و تأكيدات ويژه هم دارد. اين هم يك نكته ديگر هست.

# قواعد بحث

قواعدي كه اینجا بيان شد ازلحاظ سعه شمول چهار مرحله دارد:

1- قاعده‌هايي كه در حوزه تربيت خانوادگي يا يكي از ساحت‌ها هست.

2- قاعده‌هايي كه علاوه بر آن قاعده فراتري است كه اين هم ذيل آن قرار مي‌گيرد و آن قاعده در همه حوزه‌هاي تربيتي ساري و جاري است مثلاً وقتي تأديب مي‌گويد يا ائتمار به معروف كه مي‌گويد در حوزه تربيت خانوادگي است.

3- بعضي در كل حوزه تربيت است

4- بعضي قاعده‌هاي فقهي بزرگي است كه در حوزه تربيت خانوادگي هم شمول دارد. مثل اعانه علي البر. اين هم يك نكته مقدماتي شد.

گفته شد دو سه عنوان در روايات در باب تربيت خانوادگي و ارتباط پدر و مادر با فرزندانشان هست كه بعد تربيتي هم دارد كه این‌ها هم عناوين مهمي است و در ادامه قواعد عامه به این‌ها هم توجهي شد. يكي روايت معتبره كُلَيْبٍ الصَّيْدَاوِيِّ بود كه هفته قبل بحث شد و بخشي از مباحثش را گفته شد. سندش هم موردبحث قرار گرفت كه معتبره هم هست و آن اين بود كه «**إِذَا وَعَدْتُمُ‏ الصِّبْيَانَ فَفُوا لَهُمْ**» وقتي به بچه‌ها وعده مي‌دهيد وفا بكنيد كه گفته شد اين مقيّد نسبت به قاعده كلي است كه وفا واجب نيست؛ ولي اینجا احتمالاً واجب است. ذيلش اين بود كه «**إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَيْسَ يَغْضَبُ لِشَيْ‏ءٍ كَغَضَبِهِ لِلنِّسَاءِ وَ الصِّبْيَانِ**»[[1]](#footnote-1) خدا براي چيزي غضب نمي‌كند آن‌طور كه براي زن و فرزند غضب مي‌كند. در اینجا گفته شد، سند معتبر است و ذیل به‌عنوان يك علت به حساب مي‌آيد ولو اين‌كه اینجا ادات علت نيست؛ اما در حقيقت علت است. «**إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَيْسَ يَغْضَبُ لِشَيْ‏ءٍ كَغَضَبِهِ لِلنِّسَاءِ وَ الصِّبْيَانِ**» يعني بايد به نساء و صبيان توجّه كرد و موجب غضب الهي را پديد نياورد.

# احتمالات ذيل روايت

در ذیل روايت دو احتمال بيان شد:

 1- يكي اين‌كه «**لَيْسَ يَغْضَبُ لِشَيْ‏ءٍ كَغَضَبِهِ لِلنِّسَاءِ وَ الصِّبْيَانِ**» در اين حديث معتبر مقصود اين است كه خدا به خاطر خشم زن و بچه‌ها خشم می‌کند كه بنا براين احتمال اين قسم در حوزه تربيت عاطفي مي‌رفت يعني توجه بكن كه این‌ها را غضبناك و خشمگين نكن كه بعضي شواهد ديگر در بعضي روايات دارد كه آن‌ها را خشمگين نكن «**لَيْسَ يَغْضَبُ لِشَيْ‏ءٍ كَغَضَبِهِ لِلنِّسَاءِ وَ الصِّبْيَان**» ِ يعني «**كَغَضَبِهِ لِلنِّسَاءِ وَ الصِّبْيَان**» ِ كه گفته شد نمونه‌هايي هم دارد.

 2- يك احتمال دوم اين بود كه اینجا «**لغضب النساء و الصبيان**» نيست بلكه «**لَيْسَ يَغْضَبُ لِشَيْ‏ءٍ كَغَضَبِهِ لِلنِّسَاءِ وَ الصِّبْيَانِ**» يعني غضبي كه خدا براي نساء ‌و صبيان می‌کند، براي اين‌كه حقوقشان ادا بشود براي اين‌كه تكاليفي كه نسبت به آن‌ها دارد، ادا بشود. خداوند حساس است. بايد آن حقوق و تكاليف را ادا كرد. اين احتمال دوم است.

## نظر استاد

 به نظر ما احتمال دوم اقوي است و مي‌شود طوري معنا كرد كه شامل احتمال اول هم بشود؛ و اگر درواقع دقت بشود شايد احتمال سوم بشود؛ يعني درواقع مفهوم عامي می‌شود كه همه اين موارد را مي‌گيرد.

### پرسش و پاسخ

 پرسش: خدا به خاطر نساء و صبيان در كجاها غضب می‌کند؟

 پاسخ: يكي آنجایی كه كاري بكند كه آن‌ها غضب بكنند.

 2- يكي هم اين است كه حقوق ديگرشان كه ناراحتي هم نيست. بلكه بايد نماز يادشان بدهد و تكاليفي كه بايد انجام بدهد كه اگر آن تكاليف را انجام ندهد خداوند غضب می‌کند.

# مفهوم ذيل روايت

 بعيد نيست گفته شود اين مفهوم مطلقي است و هر دو حوزه را مي‌گيرد. آن‌وقت يك قاعده عامه‌اي مي‌شود كه فراگير هم هست؛ يعني آنچه موجب تضييع حقوق آن‌ها و غضب آن‌ها مي‌شود. فرقي نمی‌کند موجب تضييع حقوق آن‌ها فی‌الواقع مي‌شود يا موجب اين مي‌شود كه آن‌ها ناراحت و اندوهگین بشوند، مورد غضب خدا است. آنچه آن‌ها را خشمگين می‌کند يا حقوقشان را تضييع می‌کند بايد پرهيز كرد كه هم قاعده عامه‌اي در حوزه تربيت عاطفي مي‌آورد؛ يعني به عواطف این‌ها توجه بكن؛ اما درعین‌حال تأكيدي روي ساير حقوقشان مي‌كند كه به ساير حقوقشان هم توجه بكند.

 بعيد نيست گفته شود همه این‌ها در مفهوم «**لَيْسَ يَغْضَبُ لِشَيْ‏ءٍ كَغَضَبِهِ لِلنِّسَاءِ وَ الصِّبْيَانِ**» وارد است و هم يك قاعده عمومي استفاده مي‌شود كه آن‌ها را ناراحت نكن و هم اين‌كه حقوق ديگرشان را بايد ادا كرد. اين هم تكمله‌اي در اين حديث در بحث سابق بود. قطعاً جهتي كه مي‌گويد ناراحتشان نكن در اين مفهوم، ملحوظ است. چون صدرش اين است كه «**إِذَا وَعَدْتُمُ‏ الصِّبْيَانَ فَفُوا لَهُمْ فَإِنَّهُمْ يَرَوْنَ أَنَّكُمُ الَّذِينَ تَرْزُقُونَهُمْ**» يعني به شما دل بسته‌اند، دل را نشكن و به امر او توجه بكن. اين معني حتماً در اين مفهوم قرار دارد؛ منتهي بعيد نيست گفته شود: شمول دارد؛ يعني هم دلشان را به دست بياور و هم حقوقشان را ادا بكن ولو حقوقي است كه خودش هم دلش نمي‌شكند، مي‌خواهد دينش را ياد بدهد، اعتقاداتش را درست بكند كه اگر او اين كار را نكند، دلش نمي‌شكند و توجهي به این‌ها ندارد؛ ولي باز آن را هم رعايت بكنيد. بعيد نيست كه شمول دارد كه همه این‌ها را بگيرد.

## تعارض دو ظهور

 آيا از اين تعليل ذيل روايت حكم الزامي استفاده مي‌شود يا نه؟

 اینجا دو ظهور تعارض دارد: از يك طرف كه «**لَيْسَ يَغْضَبُ لِشَيْ‏ءٍ كَغَضَبِهِ لِلنِّسَاءِ وَ الصِّبْيَانِ**» وقتي غضب به‌طور مطلق به كار برود؛ يعني حرام است. چطور وقتي نهي مطلق باشد با مقدمات حكمت گفته مي‌شود ظهور در حرمت دارد، واژه‌اي مثل غضب هم درجايي كه گفته ‌شود خدا بر اين كار خشم می‌کند، اگر قرينه خاص نباشد، ظهورش حرمت است. به همان دليلي كه نهي ظهور در حرمت دارد، به خاطر حكم عقل يا اطلاق مقدمات حكمت كه دو سه مبنا در اصول است، به همين دليل واژه‌اي مثل واژه غضب اگر در يك جايي به كار برود و استعمال بشود معنايش اين است كه اين كار حرام است. غضب خدا اگر به‌طور مطلق متوجه فعلي بشود، مقدمات حكمت مي‌گويد مغضوب يعني مغضوب علي الاطلاق و حرام است. مندوحه‌اي براي فعل و ارتكاب در آنجا نيست. اين ظهور غضب است. پس وقتي گفته مي‌شود مفهوم «**لَيْسَ يَغْضَبُ لِشَيْ‏ءٍ كَغَضَبِهِ لِلنِّسَاءِ وَ الصِّبْيَانِ**» يعني يغضب الله غضباً شديداً للنساء و الصبيان

### پرسش و پاسخ

 اطلاق غضب، ظهور در اعم ندارد؛ يعني مطلق الغضب يعني هيچ راهي براي انجام دادن نيست عين آنكه اگر قوي‌تر از آن نباشد كمتر نيست خدا وقتي می‌گوید لا تفعل، لا تفعل هم مي‌تواند اعم باشد، مي‌تواند مكروه باشد؛ ولي وقتي در مقام بيان اين امر را آورد و قيدي به آن نزد، معنايش اين است كه بايد مطلقاً بشود و همان بياني كه در اصول گفته شد كه سال قبل مفصل بحث گرديده شد، نظر خاصي هم ارائه شد؛ ولي درهرحال مشي ما با نائيني و آقا ضياء يكي است. مسلك‌هاي متفاوت وجود دارد در اين‌كه چرا نهي ظهور در حرمت دارد و امر ظهور در وجوب دارد؟ ولي همه تقریباً بر اصلش اتفاق دارند؛ منتهي در توجيه و تقرير و تبيين، مسالك مختلف است. همان‌ها در مثل يغضب هم مي‌آيد.

## ظهور غضب

 اين ظهور غضب در حكم تحريمي است؛ اما شمول للنساء و الصبيان با شمول اين حرمت سازگار نيست. چون مي‌گويد به خاطر زن و بچه خدا غضب می‌کند؛ يعني به خاطر حقوقي كه آن‌ها دارند، به خاطر ناراحتي كه آن‌ها دارند. قطعاً شمول ندارد و اطلاق ندارد؛ يعني اين‌طور نيست كه هر خشمي كه بخواهد ايجاد بكند حتي اگر در انجام تكاليف الهي هم نباشد بلكه در امور عادي باشد. صرف اين‌كه او را كمي ناراحت بكند، حرام است، چنين شمولي ندارد. در حد معتنابهی بايد باشد كه گفته شود ايذاء هست و حرام است. چون آنچه حرام است ايذائات نسبت به ديگران و مؤمنين و زن و بچه و... است. ايذاء هم مطلق اين‌كه او را ناراحت بكند، ايذاء نيست بايد ناراحتي خاصي باشد. اين شمولش نسبت به آن است نمي‌توان مطلقاً گفت. از آن طرف گفته شد به خاطر حقوقشان و تضییع حقوقشان خدا غضب مي‌كند. اين هم بيان شد كه داخل در روايت هست. پس همه حقوقشان، حقوق الزامي نيست. بعضي حقوقشان، حقوق ترجيحي است. در همان چيزهايي كه سابق گفته شد بعضي واجب است، بعضي مستحب است. اين‌طور نيست كه همه حقوق آن‌ها حقوق الزامي باشد.

## اطلاق «للنساء و الصبيان»

 اين «**للنساء و الصبيان**» اطلاقي دارد كه اگر آن اطلاق گرفته شود، بايد يغضب را حمل بر كراهت كرد يا حمل بر جامع گرديده شود. يغضب يك ظهوري دارد كه اگر آن مدنظر باشد بايد «للنساء و الصبيان» مال آنجاهایی باشد كه حق الزامی‌اش را زير پا مي‌گذارد يا غضبناك كه بكند يعني آزار مي‌دهد كه چيز محرّمي است. بنابراين يا بايد ظهور يغضب گرفته شود و اطلاق «**للنساء و الصبيان**» برداشته شود يا بايد اطلاق «**للنساء و الصبيان**» را نسبت به همه حقوقشان و همه درجات خشمگين شدن آن‌ها را مدنظر قرار داد. پس چون نمي‌توان گفت همه‌اش حرام است، بايد گفت يغضب اعم از كراهت و اين‌هاست. اين دو احتمالي است كه اینجا وجود دارد.

## ترجيح دو اطلاق

 اگر كسي بتواند يكي از این‌ها را ترجيح بدهد خيلي خوب است؛ اما اگر نتواند ترجيح بدهد كه ترجيحش هم دشوار است؛ يعني اين دو اطلاقِ مقابلِ هم طوري نيست كه انسان بتواند به راحتي بگويد اين بر آن مقدم است. واقعاً مي‌شود اين روايت را اين‌طور معنا كرد كه خدا يك نوع غضبِ جامعي دارد نسبت به هر نوع آزار و اذيت او و زير پا گذاشتن حقوق او كه گاهي حرام است و گاهي مكروه است. می‌شود گفت: اين مي‌گويد حقوق اصلي واجبشان و آزار رساندني كه در حدّ حرمت است را انجام ندهد و خدا غضب بكند. بين اين دو اطلاقي كه متعارض هستند، تعارض فنّي دقيقي وجود دارد. شبيه اين مطلب در جاهاي ديگر گفته مي‌شود. بعيد است كه بشود ترجيح داد. اگر ترجيح داده نشود از اين حيث اجمال پيدا مي‌كند؛ ولي درعین‌حال قدر متيقني اینجا وجود دارد. قدر متيقنش جامع بين حرمت و كراهت است. يعني يك نوع مرجوحيت است كه اين امر، امر مرجوحي است كه زن و بچه را خشمگين بكند و حقوقشان را زير پا بگذارد گر چه به درجاتي هم مي‌رسد كه اين كار حرام است ولي اين مرجوحيت مطلقه را مي‌گويد اين قدر متيقن مي‌شود؛ اما اگر بخواهد حرمتي را بگويد، احرازش يك مقدار مشكل است. اين چيزي كه اینجا هست اين‌كه غضب، جامع است كه هم در محرمات است و هم در مكروهات است؛ اما اين‌كه كجا محرّم است و کجا مكروه است؟ از خود اين عبارت استفاده نمي‌شود. بايد حقّي كه برايشان قرار داده شده و درجه‌اي كه گفته شده، رعايت حال آن‌ها بشود.

## حق الزامي و تحريمي

 بنابراين اگر شارع جايي گفته كه اینجا ايذائش به اين درجه برسد حرام است، اين يغضب، يغضب تحريمي است؛ و اگر اين حقي را كه برايش قرار داده حق الزامي است، يغضب خدا، يغضب الزامي مي‌شود و اگر هم مادون هست، كراهتي و تنزيهي مي‌شود. اين مطلب بعيد نيست كه گفته شود عرف با اين برداشت در اینجا مساعد است كه درواقع بگويد چون نساء و صبيان حقوقشان متفاوت است و تكاليف ما در قبال آن‌ها متفاوت است، طيفي از واجب و مستحب دارد، اين يغضب، يغضب مطلق است و نسبت به بعضي تحريمي است و نسبت به بعضي تنزيهي است. منتهي اطلاقي ندارد كه حتماً حرام است يا حتماً مستحب است؛ يعني اين دليل ناظر به ساير ادله است. مي‌گويد در ادله ديگر فرض گرفته‌شده كه حقوقي براي نساء و صبيان قرار داده كه آن حقوق متفاوت است، در مقابل اين مطلب مي‌گويد به همان اندازه‌اي كه آن حقّ وجود دارد، غضب خدا در آنجا نسبت به ساير موارد شديدتر است؛ و اگر حقش، حق ترجيحي است، اگر اين حق ترجيحي در غير زن و بچه باشد خدا يك نوع غضب در حد كراهتي دارد كه اینجا شديدتر است؛ و اگر حق الزامي، تحريمي باشد غضب خدا، غضب تحريمي است و نسبت به غير زن و بچه، غضبش بالاتر است. بعيد نيست چنين چيزي باشد. درواقع اين دليل نمي‌خواهد معلوم بكند كه كجا لازم است و كجا غير لازم است؟ در صدد اين نيست بلكه مي‌گويد ما از حقوق براي زن و فرزند چيزهايي قرار داديم كه طيفي از واجب و مستحب دارد. در كراهتش يك نوع غضبي است. در تحريمش هم يك نوع غضبي است؛ منتهي به تناسب خودش در زن و بچه بيشتر از ديگران است بعيد نيست كه اين مطلب در اینجا باشد و لذا نظر ما اين است كه از اين ذيل روايت حرمت يا كراهت را نمي‌شود به دست آورد بلكه اين تابع ساير ادله است. اين عبارت فقط مي‌خواهد بگويد درجه اين غضب در اینجا در مقايسه با نظيرش در غير زن و بچه بيشتر است. اگر شما آزارهاي خيلي متعارف را متوجه يك آدم معمولي بكنيد خدا خوشش نمي‌آيد همان آزار را متوجه زن و بچه بكنيد حرام نيست؛ ولي در حدي است كه مكروه است. اين غضب خدا در اين كراهت بيش از كراهتي است كه در غير زن و بچه هست.

## تكاليف الزامي

 بعد آنجایی مي‌آيد كه تكاليف الزامي است. خدا مي‌گويد ايذاء ديگران در حدود متعارف شناخته شده‌اش حرام است و نسبت به زن و بچه هم حرام است يا خدا گفته كه بايد به او نماز ياد بدهي؛ يعني تكاليف الزامي قرار داده است. اين‌كه نسبت به زن و بچه در مقايسه با ديگران حرام است و حرمتش آكد است. اين مطلب نمي‌آيد كراهت را حرمت بكند بلكه مي‌گويد هر چه بر اساس هماني كه در جاي خودش تبيين شده كه يا كراهت دارد يا حرمت دارد مي‌گويد در مورد فرزند این‌ها قوي‌تر است اين احتمال ازنظر عرفي به ذهن ما قوي‌تر می‌آید جامع دارد كه در آن كراهت و حرمت نيست يك جايي حرمت است يك جايي كراهت است می‌گوید خدا تكاليف كراهتي و تحريمي را در يك طيفي قرار داده وقتي همه این‌ها را مي‌خواهيد ادا نكنيد، موجب غضب الهي است. غضب به تناسب كراهت يا به تناسب حرمت، مي‌گويد من حكم را عوض نمي‌كنم؛ ولي در مقايسه با غير مي‌گويم اینجا قوي‌تر و شديد‌تر است. غضب ضعيفه‌اي است كه آن هم يك مصداقش است. يعني صدر روايت حمل بر وجوب بشود كه اين مصداق آن الزامياتش است. ولي ذيل يك شمولي دارد كه مي‌تواند مكروهاتش را هم بگيرد. ممكن است اين مطلب را گفت. اين يك تحليل جديدي بود كه ارائه شد. در جاهاي ديگر هم گاهي مي‌شود با ارتكاز عرفي و قرائن، حمل بر جامع كرد نه بر حرمت و كراهت. اینجا هم بعيد نيست كه چنين چيزي را گفت. اینجا هم به نظر مي‌رسد يك مقدار قابل دفاع است. ازنظر اصولي يك مقدار در اين ترديد شد ولي به نظر مي‌رسد اینجا عرفيت دارد. اگر كسي اين بيان اخير را نشنود، هماني است كه قبلاً عرض شد. چون قدر متيقنش از اين حرمت نمي‌تواند بيرون بيايد، مرجوحيتي مي‌شود. اين هم تكمله اين قواعد بود.

# عنوان عقوق

 بحث ديگر عنوان عقوق است. گفته شد كه عاق الوالدين از كبائر هم به شمار آمده است و عقوق در حقيقت يك درجه بالايي از غضب پدر و مادر هست كه بر اساس آن به نحوي گويا رابطه را كلاً قطع بكند، گويا بگويد بچه من نيست. عقوق چنين چيزي است نه مطلق اين‌كه ناراحت است يا خشمي پيدا كرده است. عقوق درجه شديده‌اي از غضب و خشم پدر و مادر است كه منشأ قطع رابطه كلي است. اين عقوق مي‌شود گويا مي‌گويد اين فرزند من نيست؛ يعني با نوعي اعتبار مي‌گويد فرزند من نيستي و از او جدا مي‌شود؛ البته عقوق بحث فقهي مفصلي دارد كه متأسفانه در فقه خيلي بحث نشده است؛ و به‌عنوان يك اصل اخلاقي از آن عبور كرده‌اند. درحالی‌که در روايات از كبائر به شمار آمده است. قطعاً هم گناه فقهي است و عقاب دارد؛ منتهي مفهوم و فروعات زيادي مي‌تواند داشته باشد كه در فقه بايد بحث بشود. این‌ها از همان خلأهای فقه موجود ما است كه چنين چيزهاي اجتماعي و ارتباطي در آن بحث نشده است. اين يك بحثي است كه روايات الي ماشاءالله دارد. قطعيت هم دارد و در بعضي از روايات كه كبائر مي‌شمرند به‌طور خاص مي‌گويد، هفت كبيره دارد. يكي عقوق والدين است. حرمت اين امر و تأكّدش و كبيره بودنش مستند به روايات كثيره‌اي است كه بينشان معتبر زياد است.

# عنوان عاق الولد

 اما آنچه با بحث ما در ادامه قواعد عامه در تربيت خانوادگي متصور است و مي‌شود طرح كرد اين است كه عاق الوالدين داشت و يك عنوان عاق الولد هم در روايات وجود دارد؛ يعني ممكن است طوري بشود كه پدر و مادري عاق فرزند بشوند اين چيز عجيبي است كه روايات زيادي در مورد آن نيست. ولي چند روايت دارد. اين عقوق ولد نسبت به پدر و مادر برعکس آنچه مشهور است و از كبائر به شمار مي‌آيد. اين هم در رواياتي آمده كه نظير آن «ليس يغضب كغضبه للنساء و الصبيان» از عناويني است كه مؤكد تكاليف پدر و مادر در قبال فرزند است. تأكد اين تكليف را در قبال فرزند بيان مي‌كند نظير روايت كليب صيداوي كه قاعده قبل بود.

## روايت اول

 اين عنوان هم مستند به چند روايت است كه يكي باب هشتادوشش كتاب نكاح ابواب احكام اولاد كه به‌طورکلی عمده رواياتي كه در همين ابواب احكام اولاد از باب هشتادودو شروع مي‌شود تا هشتادونه و نود. عمده روايات تربيت خانوادگي اینجا است. تعدادي هم در بحار و مستدرك و اين‌هاست. باب هشتادوشش حديث پنج اين است كه «عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْوَاسِطِيِّ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص‏ يَلْزَمُ الْوَالِدَيْنِ مِنَ‏ الْعُقُوقِ‏ لِوَلَدِهِمَا مَا يَلْزَمُ الْوَلَدَ لَهُمَا مِنْ عُقُوقِهِمَا»[[2]](#footnote-2) منطبق مي‌شود و محقق مي‌شود و ملازم پدر و مادر مي‌شود همان‌طور كه گاهي بچه‌ها از سوي پدر و مادر عاق مي‌شوند، گاهي پدر و مادر هم عاق فرزند مي‌شوند. اين يك روايت است «يَلْزَمُ الْوَالِدَيْنِ مِنَ‏ الْعُقُوقِ‏ لِوَلَدِهِمَا مَا يَلْزَمُ الْوَلَدَ لَهُمَا مِنْ عُقُوقِهِمَا» همان‌طور كه گاهي عقوق پدر و مادر عارض بر فرزند مي‌شود و بچه‌ها عاق پدر و مادر مي‌شوند گاهي پدر و مادر هم عاق بچه‌ها مي‌شوند. اين يك مقدار در ذهن ما چيز مستغرقي است كه پدر و مادر عاق بچه شد. اين يك روايت است كه ازنظر سند خالي از اشكال نيست. چون محمد بن سنان در آن واقع شده گر چه محمد بن سنان موردبحث است و بعضي هم توثيق كرده‌اند اما توثيق و تضعيف‌هاي وارد شده در محمد بن سنان معارض است. هم توثيق دارد، هم روايات معتبري در تضعيفش آمده است و لذا نمي‌شود به آن اعتماد كرد. اين يك روايت است.

## روايت دوم

 روايت دوم همين روايت است كه مرحوم صدوق به‌طور مرسل نقل كرده و گفته پيامبر اكرم (ص) اين‌طور فرموده‌اند كه عبارتش همين است. بحث دلالي اين روايت بعداً بيان مي‌شود.

## روايت **سوم**

 روايت سوم روايت ششم همين باب است بعد از روايت پنجم كه «**حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص‏ يَلْزَمُ الْوَالِدَيْنِ مِنَ‏ الْعُقُوقِ‏ لِوَلَدِهِمَا إِذَا كَانَ الْوَلَدُ صَالِحاً مَا يَلْزَمُ الْوَلَدَ لَهُمَا**»[[3]](#footnote-3). همين روايت كه **«يَلْزَمُ الْوَالِدَيْنِ مِنَ‏ الْعُقُوقِ‏ لِوَلَدِهِمَا مَا يَلْزَمُ الْوَلَدَ لَهُمَا مِنْ عُقُوقِهِمَا**» الاّ اين‌كه اینجا اين‌طور داشت «**يَلْزَمُ الْوَالِدَيْنِ مِنَ‏ الْعُقُوقِ‏ لِوَلَدِهِمَا مَا يَلْزَمُ الْوَلَدَ لَهُمَا مِنْ عُقُوقِهِمَا»** ولي در اين روايت ديگري كه سكوني از امام صادق (ع) نقل مي‌كند يك جمله‌اي وسط جمله اول و دوم آمده است. يعني دارد: «**يَلْزَمُ الْوَالِدَيْنِ مِنَ‏ الْعُقُوقِ‏ لِوَلَدِهِمَا إِذَا كَانَ الْوَلَدُ صَالِحاً مَا يَلْزَمُ الْوَلَدَ لَهُمَا»** اين روايت بنا بر آنچه بيان شد معتبره است. براي اين‌كه هم ابراهيم بن هاشم، هم نوفلي و هم سكوني را توثيق كرديم و لذا با همان بياناتي كه قبلاً عرض شد، اين روايت معتبر مي‌شود و قيدي دارد.

## روايت چهارم

 روايت ديگر در همين باب بیست‌ودو ابواب احكام اولاد هست روايت چهارم «**رَوَى حَمَّادُ بْنُ عَمْرٍو وَ أَنَسُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ- عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع- عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ لَهُ‏ يَا عَلِيُّ حَقُّ الْوَلَدِ عَلَى وَالِدِهِ أَنْ يُحْسِنَ اسْمَهُ وَ أَدَبَهُ وَ يَضَعَهُ‏ مَوْضِعاً صَالِحا»**[[4]](#footnote-4) كه اين هم از رواياتي است كه موضع هم در آن آمده است و حق الوالد علي ولده همان‌طور هست. بعد آخرش هم «**يَا عَلِيُّ يَلْزَمُ الْوَالِدَيْنِ مِنْ عُقُوقِ وَلَدِهِمَا مَا يَلْزَمُ الْوَلَدَ لَهُمَا مِنْ عُقُوقِهِمَا يَا عَلِيُّ رَحِمَ اللَّهُ وَالِدَيْنِ حَمَلَا وَلَدَهُمَا عَلَى بِرِّهِمَا**» كه همان اعانه بر برّ است كه اینجا تعبير اعانه نيست **بلكه «حَمَلَا**» آمده است. در بحث اعانه بايد اين را هم اضافه كرد و همين‌طور در بحث «**يضع موضعاً صالحاً»** روايت با دو جاي ديگر هم ارتباط دارد كه ما قبلاً اين را نخوانده بوديم: يكي در عنوان **«يضعه موضعاً صالحاً**» يكي هم در اعانه فرزندان بر برّ به پدر و مادر، اين روايت همان «**يلزم الوالدين من العقوق ما يلزم الولد من العقوق**» هست.

### اعتبار روايت چهارم ازنظر سند

 اين روايت هم اعتبار ندارد. براي اين‌كه اینجا دارد محمد بن علي بن الحسين بإسناده عن حماد بن عمر. سند مرحوم صدوق درمن لا يحضره الفقيهو حماد بن عمرو و انس بن محمد كه دو جا نقل شده، هيچ كدام سندهاي معتبري نيست. علاوه بر اين‌كه خود حماد بن عمرو و انس بن محمد هم توثيق ندارند. يك روايت از ايشان آمده و توثيق ندارند و لذا اين روايت كاملاً ضعيف است. ولي آن جمله در آن آمده است. البته غالب جمله‌هايي كه در اين روايت آمده هيچ كدام تك نيست جز يكي، بقيّه همه در جاهاي ديگر آمده است. از اين جهت مضمون، مضموني است كه به اين روايت منحصراست. اين سه چهار روايتي است كه غالباً از پيامبر اكرم (ص) رسيده و بعيد نيست كه كلّ این‌ها يك چيز است كه در وصيت پيامبر و اميرالمؤمنين بوده و نقل شده است. ازنظر سند هم دو سه سند درست نيست. سند محمد بن سنان و مرسله صدوق و حماد بن عمرو و انس بن محمد همه ضعيف است؛ اما يكي از اين سه چهار نقل يك سندش كه سند علي بن ابراهيم عن ابيه عن النوفلي باشد اعتبار دارد. شايد اين جمله در يكي دو روايت ديگر پراكنده آمده باشد كه سندي هم نداشته باشد. مجموعاً دو سه سند و نقل اینجا آمده كه يكي معتبر است و جمعي هم تا حدي انسان را مطمئن می‌کند كه اين صدوري داشته است. اين به لحاظ سند است و لذا ازلحاظ سند مثل «**ليس يغضب لشيء كغضبه للنساء و الصبيان**» كه با معتبره كليب صيداوي راهي براي توثيقش بود. اين هم راهي براي انتقال و تصحيح سند هست و لذا نمي‌شود از اصل اين جمله گذشت؛ منتهي جمله اضافه كه «**إذا كان الولد صالحاً»** باشد، در روايت معتبره آمده است. آن‌هايي كه معتبر نيست، مطلق است. ولي در آنچه معتبر است، قيد دارد و لذا بايد اين قيد گرفته شود. اين به لحاظ سند است.

### دلالت روايت چهارم

 اما به لحاظ دلالت چند نكته اینجا هست كه بايد بيان بشود.

#### نكته اول

 يك نكته اين است كه «**إذا كان الولد صالحاً**» بايد باشد؛ يعني در روايت معتبره است؛ يعني عقوقي مورد حرمت و مذمّت قرار گرفته در جايي كه بچه، بچه صالحي باشد نه بچه‌هاي ناصالح و اين قيدي كه در روايت معتبر آمده بايد آن را أخذ كرد و آن رواياتي هم كه مطلق است، سند ندارد. و اگر سند هم داشت، چون اين قيد، جمله شرطيه هست، مقيدش مي‌شود چون دارد «**إذا كان الولد صالحاً**» مفهومش اين است كه اگر صالح نباشد، چنان عقوقي اینجا نيست و لذا فرقي نمي‌كند اگر آن روايات معتبر نباشد، اين قيد اینجا هست و بايد به آن عمل كرد. معتبر هم باشد، آن‌ها مطلق است و با اين مفهوم «**إذا كان ولد صالحاً**» مقيد مي‌شود. پس نكته اول اين است كه عقوقي كه اینجا مطرح شده در جايي است كه فرزند صالح باشد.

#### نكته دوم

 مطلب دوم در اين روايات كه يكي حداقل معتبر بود اين است كه مقصود از اين عقوق در اینجا همان عقوقي است كه در طرف پدر و مادر آمده و مطلق ناراحت شدن يا عمل نكردن به تكليف يا امثال این‌ها نيست. بلكه مقصود اين است كه پدر و مادر به خاطر بي‌اعتنايي به فرزندشان و عدم انجام تكاليف نسبت به فرزند، اين فرزند صالح روي اصول و حساب و كتاب مي‌گويد: این‌ها پدر و مادر من نيستند، این‌ها به هيچ تكليفي از تکالیفشان در قبال من انجام نداده‌اند چنين تلقي كه داشته باشد و قطع ارتباطي كه بر اين اساس بكند اين عقوق مي‌شود. بنابراين در حقيقت اين روايت پشتوانه مؤكد نسبت به اداي تكاليف پدر و مادر در قبال فرزند است و مي‌گويد تكاليفتان را ادا بكنيد و اگر ادا نكرديد به حدي مي‌رسد كه او شما را عاق مي‌كند و قطع رابطه مي‌كند و يك غضب و خشمي مي‌كند كه موجب قطع رابطه مي‌شود. نظير اين است كه او عاق شما بشود؛ يعني اين‌قدر امر مذموم و ناپسندي است. دو سه مطلب ديگر هم در اين روايت هست. در ادامه هم روايات مربوط به تربيت جنسي كه مي‌گويد: بچه‌ها را از هم جدا بكنيد بررسي مي‌شود كه در همين ابواب احكام اولاد باب هفتادوچهار مي‌باشد.

1. **- الكافي (ط - الإسلامية)؛ ج‏6؛ ص 50** [↑](#footnote-ref-1)
2. **- الكافي (ط - الإسلامية)؛ ج‏6؛ ص 48** [↑](#footnote-ref-2)
3. **- الخصال؛ ج‏1؛ ص 55** [↑](#footnote-ref-3)
4. **- من لا يحضره الفقيه؛ ج‏4؛ ص 372** [↑](#footnote-ref-4)